

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مقام اثبات در بحث استثناء عقیب جمل متعدده

عرض کردیم در بحث استثناء عقیب جمل متعدده، باید در دو مقام بحث کرد: یکی مقام ثبوت و دیگری مقام اثبات؛ بحث مقام ثبوت گذشت؛ اما در مقام اثبات، ابتدا کلام مرحوم آخوند را عرض کنیم. **کلام مرحوم آخوند:** مرحوم آخوند در «کفایه» بعد از اثبات این که ثبوتاً استثناء امکان رجوع به جمیع را دارد، فرموده‌اند: از این نظر که استثناء آیا به خصوص اخیره برمی گردد یا جمیع جمل؟ در مقام اثبات، در هیچ کدام فی نفسه ظهوری ندارد؛ اما بالاخره رجوع به اخیره متیقن است. بنابراین، جمله اخیره در این که استثناء بر آن وارد می شود، تردیدی نیست؛ اما نسبت به بقیه جمل که قرینه‌ای بر رجوع به آنها نداریم و ظهوری نیست، آیا می‌توانیم به عموم آنها عمل کنیم؟ مرحوم آخوند می‌فرماید: خیر، اینجا چون کلام محفوف و مکتنف است بما یصلح للقرینه و بما یمنع عن الظهور، بالاخره احتمال این که این استثناء به آنها نیز برگردد، وجود دارد. وقتی چنین شد، نمی‌توانیم نسبت به جمل دیگر اصالة العموم را جاری کنیم.

مرحوم آخوند در ادامه بحث، استدراکی ذکر می‌کنند و می‌فرمایند: اللهم إلا أن يقال که اصالة الحقيقة – اصلی است که عقلاً آن را جاری می‌کنند و این یک تعبد عقلائی است. قبلاً عرض کرده‌ایم که در باب اصالة الحقيقة اختلاف است که آن را یک اصل تعبدی عقلائی بدانیم و بگوئیم عقلاً در دوران بین معنای حقیقی و غیر حقیقی، لفظ را بر معنای حقیقی حمل می‌کنند و کاری ندارند به این که آیا در معنای حقیقی ظهور دارد یا ندارد. اگر گفتیم ملاک در اصالة الحقيقة مسأله ظهور نیست و عقلاً از باب ظهور، اصالة الحقيقة را جاری نمی‌کنند، بلکه تعبداً (یعنی: یک بنایی بین خود عقلاست که در دوران بین معنای حقیقی و غیر حقیقی، لفظ را بر معنای حقیقی‌اش حمل می‌کنند) لفظ را بر معنای حقیقی حمل می‌کنند. – از مصادیق اصالة الظهور نیست. در این صورت، در سایر جمل وقتی شک می‌کنیم که معنای حقیقی اراده شده است یا خیر؟ باید حمل بر معنای حقیقی کرد.

عبارت مرحوم آخوند این است: «اللهم إلا أن يقال بحجية اصالة الحقيقة تعبداً لا من باب الظهور فيكون المرجع عليه اصالة العموم»، اگر بر اساس تعبد به اصالة الحقيقة بگوئیم، باید در سایر جمل غیر از جمله اخیره، اصالة العموم را جاری کنیم؛ اما ایشان قیدی می‌زنند که **اذا كان وضعياً**، اگر اصالة العموم یک اصل وضعی باشد لا ما إذا كان بالإطلاق ومقدمات الحکمة اما اگر عموم را از راه اطلاق و مقدمات حکمت استفاده کنیم، **فإنه لا یکاد يتم تلك المقدمات مع صلوح الاستثناء للرجوع إلي الجميع** اگر در بقیه جمل بخواهیم مقدمات حکمت و اصالة الاطلاق را جاری کنیم، یکی از مقدمات حکمت این است که قرینه و یا چیزی که صلاحیت برای قرینیت داشته باشد، وجود نداشته باشد؛ در اینجا استثناء برای رجوع به جمیع و قرینیت صلاحیت دارد؛ بنابراین، با وجود چنین استثنائی، در بقیه جمل اصالة العموم جاری نمی‌شود.

نتیجه این می‌شود که مرحوم آخوند می‌فرماید: نسبت به جمل غیر اخیره، اگر اصالة الحقيقة را از باب اصالة الظهور و عموم را یک معنای وضعی بدانیم، در این صورت مابقی جمل ظهور در عموم ندارند؛ این یک. دوم: اگر اصالة الحقيقة را از باب تعبد بدانیم و ظهور را ظهور وضعی بدانیم، در بقیه جمل اصالة الحقيقة جاری می‌شود. سوم: اگر اصالة الحقيقة را از باب تعبد بدانیم و عموم را مدلول اطلاق و مقدمات حکمت بدانیم، مرحوم آخوند می‌فرماید در اینجا نیز در جمل غیر اخیره نمی‌توانیم حمل بر عموم کنیم. پس، بر اساس هر کدام از این سه مبنا، مرحوم آخوند نتیجه‌ای می‌گیرند.

نظر مرحوم نائینی

آیا این تعبیر مرحوم آخوند - نظر سوم ایشان - تعبیر درستی است یا خیر؟ مرحوم نائینی بیانی دارند که در لابه لای آن، اشاره‌ای به مبنای مرحوم آخوند دارند؛ و مناسب است نظریه مرحوم نائینی را بگوییم و بعد از آن روشن می‌شود که آیا اشکال بر مرحوم آخوند وارد است یا نه؟. اساساً در این بحث تا قبل از مرحوم نائینی، سه نظریه بیشتر نبوده است. (1) نظریه اول: این استثناء يرجع إلى الجملة الاخيرة فقط، شاید بیشتر اصولیین نیز همین نظریه را دارند؛ (2) نظریه دوم این است که این استثناء ظاهر فی الرجوع إلى الجميع و (3) نظریه سوم این است که استثناء نه ظهور در خصوص رجوع به اخیره دارد و نه ظهور در رجوع به جمیع؛ از این نظر اجمال دارد. بزرگانی مثل مرحوم محقق بروجردی که از ارکان فقه و اصول قم بودند، این نظریه را دارند.

مرحوم آقای بروجردی طبق آن چه که در کتاب «لمحات» صفحه 365 آمده است، در این بحث در دو سطر می‌فرماید: ما در مقام اثبات نمی‌توانیم بگوییم ظهور در رجوع به اخیره دارد یا ظهور در رجوع به جمیع؛ لذا، به قرینه خارجی نیاز داریم. اما مرحوم نائینی تفصیلی در مسأله می‌دهند که قبل از ایشان چنین تفصیلی داده نشده و از نظریات خاص ایشان است. ایشان در جلد دوم «أجود التقریرات» صفحه 375، اولاً مثال مورد ابتلائی در این نزاع را ذکر می‌کنند که آیه چهارم و پنجم سوره نور می‌باشد: «والذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا بأربعة الشهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً وأولئك هم الفاسقون إلا الذين تابوا» کسانی که زن‌های پاکدامن را متهم به عمل بد می‌کنند و نسبت زنا به آنها می‌دهند و چهار شاهد هم بر این مدعایشان نمی‌آورند، - (سه حکم برایشان بیان می‌شود) - یکی فاجلدوهم ثمانين جلدة هشتاد تا تازیانه به آنها بزنید، دوم ولا تقبلوا لهم شهادة أبداً، شهادت اینها را دیگر قبول نکنید، سوم وأولئك هم الفاسقون اینها فاسقند؛ بعد می‌فرماید إلا الذين تابوا؛ حال سؤال این است که «إلا الذين تابوا» فقط به خصوص اخیره برمی‌گردد؟ - اگر به خصوص اخیره برگردد، یعنی اگر توبه کردند، آنها دیگر فاسق نیستند - یا به هر سه جمله برمی‌گردد؟ - اگر به هر سه جمله برگردد، یعنی اگر توبه کردند، آنها دیگر تازیانه نمی‌خورند، شهادتشان مورد قبول است و دیگر فاسق نیستند. مرحوم نائینی بعد از ذکر آیه، یک کبرای کلی نیز بیان می‌کنند که در جملاتی که استثناء وجود دارد، استثناء مربوط به عقد الوضع قضیه است؛ نه عقد الحمل قضیه.

منظور از عقد الوضع آن چیزی است که جای موضوع قضیه است؛ و عقد الحمل نیز آن چیزی است که به منزله محمول قضیه است. مثلاً در «جاء القوم إلا زيد»، عقد الوضع عبارت از «قوم» است و عقد الحمل نیز «مجيء» است؛ البته در جای خودش در منطق بیان شده است که بین موضوع و عقد الوضع، و محمول و عقد الحمل فرق است. حال، در مثال «جاء القوم إلا زيد»، زيد از «مجيء القوم» استثناء می‌شود یا از خود قوم؟ مرحوم نائینی می‌فرماید: به نظر ما واضح است که استثناء مربوط به عقد الوضع قضیه است؛ یعنی زيد از «قوم» استثناء می‌شود؛ چرا که می‌خواهیم از این قوم، یکی کم کنیم؛ قومی که زيد در آن نیست. پس، این را به نحو کبرای کلی بیان می‌کنند که استثناء در قضیه، مربوط به عقد الوضع قضیه است. مرحوم نائینی بعد از این دو مطلب، تفصیل مسأله را بیان می‌کنند و می‌فرمایند: اگر عقد الوضع قضیه تکرار شده باشد، استثناء فقط به جمله اخیره برمی‌گردد؛ اگر عقد الوضع به صورت اسم ظاهر در جمله اولی آمده باشد و در مابقی به صورت ضمیر باشد، استثناء به جمیع جمل برمی‌گردد؛ و اگر عقد الوضع تا جمله وسط تکرار شود، استثناء به جمله وسط و جمله‌های مابعدش برمی‌گردد.

توضیح مطلب این است که می فرمایند: در آنجایی که عقد الوضع مکرر باشد، مثل همین آیه شریفه، استثناء فقط به جمله اخیره برمی گردد؛ برای این که اگر استثناء به جمله اخیره برگشت کند، **أخذ الاستثناء محله من الكلام**؛ یعنی استثناء کار خودش را کرده و آن عملی که باید در کلام انجام دهد، انجام داده است و دلیلی نداریم که نسبت به بقیه جمل نیز باید رجوع کند.

اما آنجایی که عقد الوضع در جمله اولی به صورت اسم ظاهر و در بقیه با ضمیر آمده باشد، مثل: **«أكرم العلماء وأضعهم وأطعمهم إلا فساقهم»**، در اینجا عقد الوضع فقط در جمله اولی آمده است و در بقیه جمل، ضمیری است که به آن برمی گردد، پس، استثناء باید به عقد الوضع جمله اولی برخورد کند؛ وقتی که چنین شد، به تمام جمل متأخر بعد از آن نیز برخورد می کند. **اشکال:** مرحوم نائینی در اینجا **إن قلتي** را ذکر کردند که در این مثال که دارد **«وأضعهم»**، عطف در قوه تکرار است، **«أكرم العلماء وأضعهم»** یعنی **«أضع العلماء»**، بنابراین، در اینجا نیز عقد الوضع تکرار شده است. ایشان می فرمایند: درست است که عطف به منزله تکرار است، اما از نظر کلامی، عقد الوضع دیگر تکرار نمی شود و فقط در همان جمله اول است.

جواب مرحوم نائینی به کلام آخوند

مرحوم نائینی بعد از این بیان، کلام مرحوم آخوند را بیان می کنند که در جملاتی مثل این آیه شریفه استثناء به جمله اخیره بر می گردد و در جملات دیگر باید به عمومش عمل شود. می گویم چرا در جملات دیگر به عمومش عمل شود در حالی که ما **يصلح للقرينة** وجود دارد؛ ایشان در جواب، مطلب خودشان را تکرار می کنند که فرمایند اگر متکلم بخواهد به این استثناء اعتماد کند و مرادش این باشد که به همه جمل برگردد، از طرفی هم می داند که اگر عقد الوضع را در جمله اخیره بیاورد، استثناء کار خودش را انجام می دهد و تمام می شود؛ اگر مرادش این باشد که به همه برگردد ولی این جهات هم در آن باشد، مخلّ به مقصودش است و در نیجه نباید عقد الوضع را تکرار می کرد. از این که عقدالوضع را تکرار کرده است و در ضمن می داند استثناء به عقدالوضع می خورد، معلوم می شود که استثناء به همه جمل نمی خورد؛ زیرا، در غیر این صورت، مخل به مقصودش می شود.

صورت سوم: همان گونه بیان شد، مرحوم نائینی می گویند: اگر عقد الوضع تا وسط کلام تکرار شود، استثناء به جمله وسطی تا آخر می خورد، مثلاً اگر گفت: **«أكرم العلماء وأضع العلماء وأطعمهم إلا فساقهم»**، استثناء در اینجا به **«أضع العلماء وأطعمهم»** می خورد. در آخر کلامشان هم می فرمایند: با این بیان ما، جمع بین کلمات اصحاب در مقام می شود؛ کسانی که می گویند استثناء ظهور در رجوع به جمیع دارد، در صورتی است که عقد الوضع تکرار نشده باشد؛ کسانی که می گویند استثناء ظهور در رجوع به خصوص اخیره دارد، در موردی است که عقد الوضع تکرار شده باشد.

اشکال کلام مرحوم نائینی

اینجا در ردّ فرمایش مرحوم نائینی چند مطلب وجود دارد؛ **یک مطلب** این که ایشان می فرمایند: استثناء فقط به عقد الوضع می خورد. این حرف ایشان وجهی ندارد؛ با توجه به این که در ادبیات خوانده ایم استثنای از اثبات، نفی است و استثنای از نفی، اثبات؛ و با توجه به این که در هر استثنائی هم حکم مستثنی منه روشن است و هم حکم مستثنی. اگر بگوییم در **«جاء القوم الا زيد»**، استثناء فقط به **«قوم»** برمی گردد، معنایش این است که قوم غیر زید آمده است؛ اما حکم **«زيد»** بیان نشده است. این اشکال در کلمات مرحوم محقق اصفهانی وجود دارد که به صورتی دقیق تر و روشن تر در کلمات والد معظم ما در جلد ششم **«اصول فقه شیعه»** وجود دارد.

مرحوم اصفهانی تقریباً می‌فرماید: اگر «إلا» را الای وصفیه بگیریم، فرمایش نائینی درست است و استثناء به عقد الوضع فقط می‌خورد. الای وصفیه فقط وصف است برای عقد الوضع قضیه؛ اما در الای استثنائیه نمی‌توان این‌گونه گفت؛ در الای استثنائیه باید بگوییم قوم آمدند زید نیامد، معنای استثناء این است که حکم مستثنی‌منه و مستثنی بیان شود. لذا، اگر ما «الا» را استثنائی گرفتیم، حتماً باید به عقد الحمل قضیه برگردد. عقد الحمل یعنی اسناد مجيء به قوم، در این مثال، می‌گوییم اسناد مجيء به قوم ثابت است اما این اسناد مجيء در زید نیست.

اشکال دوم: این است که تعبیر «**اخذ الاستثناء محله من الکلام**»، همه می‌دانیم که اگر استثناء به جمله اخیر برگردد، محلش از کلام را به دست می‌آورد؛ ولی این که شما می‌فرمایید، در جایی است که عقد الوضع در جمله اولی آمده باشد اما در بقیه جمل نیامده باشد. یعنی شما می‌خواهید بفرمایید جمله اخیر عقد الوضع ندارد؛ اگر ندارد، استثناء اصلاً نباید به اخیر رجوع کند. اگر بگوییم «**أكرم العلماء وأضعفهم وأطعمهم إلا فساقهم**» نیم‌شود گفت که جمله اخیر عقد الوضع ندارد، بلکه در اینجا عقد الوضع ضمیری است که جای العلماء نشسته است. در نتیجه، اگر جمله اخیر عقد الوضع دارد، با رجوع استثناء به آن باید بفرمایید که **اخذ الاستثناء محله من الکلام**. منتهی اشکال مهمتر این است که اصلاً این مبنا و استدلال، درست نیست؛ یعنی سَلَمْنَا بگوییم این که شما می‌فرمایید **اخذ الاستثناء محله من الکلام** درست است؛ ولی این تا زمانی است که به حد ظهور نرسد.

این که می‌گوئید نسبت به بقیه چنین قابلیت را ندارد، بر خلاف فرض بحث است. فرض بحث این است که امکان رجوع به جمیع وجود داردو بحث در این است که ظهور در آن را دارد یا ندارد؟ گفتن **اخذ محله من الکلام** مثل این است که بگوییم این قدر متیقن جمله اخیر است. بنابراین، این حرف مشکلی را حل نمی‌کند. مرحوم آخوند در انتهای عبارتشان «فتأمل» دارند؛ و خود ایشان در حاشیه آن را توضیح داده‌اند؛ و می‌فرمایند: يصلح للقرينة باید به حدی باشد که متکلم بتواند بر آن اعتماد کند؛ به حدی باشد که عرف بتواند آن را بفهمد؛ والا اگر در یک حد ضعیفی باشد و ظهوری نداشته باشد، اینجا يصلح للقرينة نخواهد بود. چرا که ملاک و محور ما ظهورات است. ادامه مطلب إن شاء الله فردا. والسلام.